

بررسی سبک‌شناختی تذکیر و تأنیث اسم‌ها در آیات متشابه لفظی و تبیین معانی ضمنی آن

چکیده:

تبیین اختلاف واژگانی در آیات متشابه قرآن کریم و مفاهیم هدفمند آن، از جمله مباحث علوم قرآنی است که بسیاری از تفاسیر از بیان نکات ادبی چنین تغییراتی غافل مانده‌اند، اما در برخی از تفاسیر و کتب معتبر حوزه قرآنی بدان اشاره شده‌است. تحلیل و بررسی صحیح واژگانی این دسته از آیات می‌تواند در رفع شبهه اختلاف و تناقض در آیات قرآنی مثمر ثمر باشد. آیات متشابه از حیث اختلاف در «تذکیر و تأنیث» شامل هشت مورد تشابه «اسمی» است. با توجه به گستردگی شواهد تشابه افعال و اسم‌ها در این حوزه، صرفاً تفاوت آیات متشابه در بحث «تذکیر و تأنیث» اسم‌ها در این جستار بررسی شده‌است و با تمرکز بر حکمت اختلاف واژگانی این پدیده زبانی، به روش توصیفی-تحلیلی حکمت اختلاف در مذکر یا مؤنث بودن آن اسم را تبیین نموده‌است. توجه به سیاق آیات، پیوند معنایی میان آیات همجوار در همان سوره، توجه به فهم معنایی قرآن به قرآن در کشف معنای این پدیده زبانی مؤثر است. اغراضی همچون ایجاز، توسع معنا، اطناب، تفخیم، بیان افراد و تناسب لفظی از جمله اهداف بلاغی این سبک تفاوت در آیات مشابه لفظی به شمار می‌رود.

کلید واژه‌ها: قرآن کریم، متشابه لفظی، سبک، سبک‌شناسی، تذکیر، تأنیث.

۱. مقدمه

آیات متشابه لفظی، آیاتی از قرآن کریم هستند که موضوعی را با الفاظ و تعابیر مشابه بیان می‌کنند، اما از لحاظ ساختار کلام، تفاوت‌های جزئی در آن‌ها به چشم می‌خورد. برخی از این تفاوت‌ها عبارتند از: تقدیم و تأخیر، حذف و اضافه، تعریف و تنکیر، تذکیر و تأنیث، مفرد و جمع، اختلاف در افعال، تبدیل حرف یا کلمه‌ای به حرف و کلمه دیگر (زرکشی، ۱۴۱۵: ۱/ ۲۰۲). عمده آثار قدما در خصوص بررسی آیات متشابه لفظی قرآن کریم به عالمان اهل سنت مربوط می‌شود که بیشتر با عنوان «متشابهات» و گاه «مشتبهات» از آن یاد شده‌است. در این خصوص می‌توان به آثاری همچون: «البرهان فی توجیه القرآن از ابن حمزه کرمانی»؛ «متشابه القرآن العظیم از ابن منادی» و نیز «مشتبهات

القرآن از ابن حمزه کسایی» اشاره کرد. آیات مشابه با عباراتی شبیه به هم و گاهی با مقصود و مفهوم‌های گوناگون ذکر شده‌اند. این آیات مشابه و گزاره‌های به ظاهر یکسان قرآن کریم، که در آنها حروف و واژه‌ها گاه مذکر و مؤنث شده‌است، یک امر اتفاقی نیست، بلکه با تدبیر در این آیات متوجه چنین امری می‌شویم که هر عبارت قرآنی بر مفهوم خاصی دلالت می‌کند. حتی به اقرار برخی از دانشمندان علوم قرآنی، «اضافه شدن یک حرف در آیات مشابه لفظی، دارای سبب و مصلحت بخصوص می‌باشد» (سامرایی، ۲۰۰۸: ۹۲). با مطالعه آیات متشابه بدین حقیقت نائل می‌شویم که در گزینش الفاظ گوناگون برای هدفی خاص، نوعی از اعجاز بیانی قرآن کریم است، چراکه سخنوران بلیغ و فصیحان عرب، از رعایت این دقت‌ها و ظرافت‌ها در کلام و سخن و کاربردهای آن در زبان عربی عاجزند. با ارائه نمونه‌ها و مصداق‌هایی از آیات متشابه، به دنبال اثبات این مسأله شدیم که واژه‌گزینی دقیق و بی‌همتای قرآن کریم یکی از وجوه اعجاز آن است و تکرار این آیات با اختلاف کوچک در بردارنده معانی خاصی است که اگر چنین نبود، کاری عبث و بیهوده می‌نمود، لذا این امر از خداوند متعال که حکیم مطلق است، محال است.

از آنجایی که تفسیر قرآن به «بیان مفاد استعمالی آیات قرآن و آشکار نمودن مراد خدای متعال از آن بر مبنای ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره» (بابایی، ۱۳۸۷: ۲۳) تعریف شده‌است؛ لذا اصول و سازکارهایی که برای استنباط معانی ضمنی در آنها ارائه شده در تفسیر قرآن مورد استفاده قرار می‌گیرد. (حیب‌اللهی، ۱۳۹۵: ۱۱۱). با مراجعه به تفاسیر گوناگون با نوعی یکنواختی در مفهوم ارائه شده از این آیات روبرو می‌شویم؛ چراکه گاهی این اختلاف‌ها که اهمیت به سزایی دارند، نادیده گرفته شده‌اند. حکمت‌ها و معانی این آیات مشابه که گاه به صورت اسم مذکر و گاه به صورت مؤنث بیان شده در این پژوهش تبیین می‌شود و این حکمت‌ها با توجه به سیاق و گاه با توجه به دلیل بلاغی که در بیان یک معنا با الفاظ متفاوت متجلی می‌شود ما را به معنای تعبیر مختلف رهنمون می‌سازد. سیاق موجب رسیدن به مفاهیم بلند قرآن و تأمل در ماقبل و مابعد آیه و توجه به روند کلی کلام می‌شود. اراده معنا از آیات بدون توجه به سیاق آن جز لغزش و انحراف و دور شدن از معنای حقیقی نتیجه دیگری نخواهد داشت (آقاخان، ۱۳۹۴: ۲۴).

۲.۱. سؤال‌های پژوهش

- سبک جایگزینی اسم‌های مذکر و مؤنث در آیات مشابه لفظی چیست؟
- معانی حاصل از تغییرات سبکی کلمات مذکر و مؤنث در آیات مشابه لفظی چیست؟
- نقش سیاق در ایجاد این نوع تفاوت سبکی در آیات مشابه لفظی چیست؟

۳.۱. پیشنهاد پژوهش

با توجه به مطالعه‌ای که در این زمینه صورت گرفت، مطالب پراکنده و نامنظمی درباره معناسازی اختلاف آیات متشابه در لابلای تفاسیر و کتب مختلف وجود دارد، برخی نیز کتابها و مقالاتی را به طور مستقل در این حوزه به

رشته تحریر در آورده‌اند که از مهمترین آنها می‌توان موارد ذیل را نام برد:

- در کتاب «دلیل المتشابهات اللفظیه فی القرآن الکریم» اثر محمد بن عبداللّه الصغیر، ۱۴۱۸ق، المملکه العربیه السعودیه، الرياض؛ تمام آیات مشابه لفظی را به صورت کامل آورده و در جدول‌هایی ذکر نموده، اما به حکمت و معنای اختلاف آیات اشاره‌ای نکرده‌است.

- در کتاب «البرهان فی توجیه متشابه القرآن» اثر برهان الدین محمود کرمانی، ۱۹۹۴م، قاهره: دار الفضیله؛ که با استفاده از روش سنتی و یکسان مانند مقایسه معنای لغوی، قواعد صرف و نحو، معانی و بدیع، شأن نزول، ناسخ و منسوخ، و سیاق پرداخته‌اند.

- مقاله‌ای با عنوان «بررسی حکمت اختلاف فعلی در آیات متشابه لفظی» به تحریر فتحیه فتاحی زاده، دانشکده الهیات دانشگاه الزهراء سلام الله علیها، ۱۳۸۷ش؛ که به حکمت تفاوت این آیات پرداخته و از جنبه سیاق و فصاحت به بررسی مشابهاط پرداخته‌است که این اثر نیز در جای خود ارزشمند بوده، اما به حکمت آیات مشابه از باب تذکیر و تأنیث اشاره‌ای ننموده‌است.

- مقاله «تفاوت تعبیر در آیات مشابه قرآن، بر پایه تخطی از اصول همکاری گرایس» از محمدرضا ستوده نیا و همکاران که در مجله آموزه‌های قرآنی، شماره ۲۴، سال ۱۳۹۵ به چاپ رسیده‌است. در مقاله مذکور به معانی ضمنی و تلویحات محوری نهفته در آیات مشابه لفظی پرداخته شده‌است.

- مقاله «نقش ریشه شناسی و سیاق در فهم آیات متشابه لفظی» از بی‌بی زینب حسینی و کلثوم افضلی، چاپ شده در نشریه آموزه‌های قرآنی، شماره ۲۷، سال ۱۳۹۷. تمرکز مقاله مذکور بر تفاوت مفهومی دو فعل «انفجرت و انبجست» بوده که با توجه به سیاق آیات (بقره: ۶۰) و (اعراف: ۱۶۰)، و با رویکردی بر شناخت اصل لغوی و معناشناسی تاریخی، به تبیین تفاوت معنایی دو واژه در آیات متشابه لفظی پرداخته‌است. به‌هرحال، با وجود پژوهشهای انجام شده در حوزه آیات متشابه لفظی، هیچ کدام به‌طور مستقل به سبک‌شناسی جایگزینی اسم‌های مذکر و مؤنث نپرداخته و اغراض بلاغی و معانی حاصل از آن را بیان نکرده‌اند؛ بلکه به شیوه پراکنده در کتب مختلف به این مسأله پرداخته‌اند؛ لذا دیدگاه کاملی را درباره این نوع تفاوت به خواننده عرضه نمی‌کنند. امید است که این جستار در تبیین جلوه‌ای از اعجاز بیانی قرآن کریم، گامی مؤثر فرابیش نهد.

۲. مبانی نظری پژوهش

در این بخش از مقاله به‌طور اجمال به معرفی مهمترین مبانی پرداخته می‌شود که پژوهش حاضر بر آنها استوار است:

۱.۲. سبک و سبک‌شناسی

دانشمندان از دیرباز تا کنون برای عبارت سبک تعاریف متعددی ارائه کرده‌اند؛ از جمله آنها می‌توان به عبدالقاهر جرجانی اشاره کرد که مفهوم سبک را جدای از نظریه نظم نمی‌داند و معتقد است که سبک نوعی از نظم و روشی از آن است (الجرجانی، ۱۹۶۹: ۱۸). ابن خلدون نیز سبک را همانند پارچه‌ای بر می‌شمرد که نخ‌ها و تار و پود در آن با هم ترکیب شده و بافته می‌شوند یا آن را به مانند قالبی معرفی می‌کند که مواد در آن ریخته می‌شود (ابن خلدون، ۱۹۶۰ / ۴ : ۶۶۶). دانشمندان غیر مسلمان نیز از معرفی این اصطلاح غافل نبوده‌اند و تعاریف متعددی را برای آن ارائه کرده‌اند به عنوان مثال ماروزو معتقد است که سبک، عبارت است از اینکه یک نویسنده اقدامی را انجام دهد و کلام را از بی طرفی زبانی به سمتی خاص سوق دهد. (ابن ذریل، ۲۰۰۰ : ۴۴) یا فالیری سبک را قدرت و تأثیر عبارت می‌داند (همان). چارلز بالی سبک را مجموعه‌ای از عناصر زبانی می‌داند که بر احساس و عاطفه مخاطب اثر می‌گذارد (فضل، ۱۹۹۸ : ۹۷).

اگرچه اصطلاح سبک از الفاظ قدیمی و کهن است؛ ولی سبک‌شناسی یک اصطلاح جدید است که در ذیل دانش زبان‌شناسی قرار گرفته و به بررسی سبک‌ها می‌پردازد. شاید نخستین کسی که این اصطلاح را به کار بست شخصی به نام نوالی (Novalis) باشد، در نظر او سبک‌شناسی آمیخته با علم بلاغت بود. (جیرو، د.ت : ۵) یعنی سبک‌شناسی یک اقدام و فرایند بلاغی به شمار می‌رفت؛ ولی در حقیقت سبک‌شناسی دانشی ارزیابی و توصیفی است که با بلاغت که یک دانش معیاری به شمار می‌رود و تنها و اصول منطقی تکیه می‌کند تفاوت دارد (احمد سلیمان، ۲۰۰۴ : ۴). بعدها این علم به میدان پژوهش‌های زبان‌شناختی ملحق شد که سوسور از پیشگامان آن است. سبک‌شناسی مسئول تمامی مطالبی است که به سبک متن ارتباط دارد (الکواز، ۱۴۲۶ : ۵۴) و مهم‌ترین ویژگی آن کشف روابط زبانی در متن و پی بردن به پدیده‌های زبانی خاصی است که ویژگی‌های بارز یک متن را به وجود می‌آورد (شمیسا، ۱۳۷۳ : ۱۶-۱۸). و به بررسی گزینه‌ها و روش‌های بهره بردن از زبان‌شناسی، فرازبان و شگردهای شناخت زیبایی‌ها و صناعات به کار رفته در ارتباط کلامی می‌پردازد (فتوحی رود معجنی، ۱۳۹۵ : ۹۲).

۲.۲. سیاق در لغت و اصطلاح

جوهری می‌گوید: «ولدت فلانة ثلاثه بنین علی ساق واحد» یعنی فلانی سه پسر بر یک ساق زایید، بدین معنی که آنها را پشت سر هم زایید و دختری در بین آنها زاییده نشده است (الجوهری ۱۴۰۷، : ۴ / ۱۴۹۹) ابن فارس نیز معتقد است که سین و واو و قاف دارای یک بن معنایی است و آن، راندن چیزی است و گفته می‌شود: ساق یسوق سواقاً که به معنای راندن است و السیقة: چهار پایانی هستند که رانده می‌شوند (ابن فارس، ۱۹۷۹ : ۳ / ۱۱۷). ابن منظور نیز

می‌گوید: «ساق الإبلَ وَغَيْرَهَا: یعنی شتر و غیر آن را راند و مضارع آن یَسوقُ و مصدرش سَوَقا و سیاقاً است و عبارت تَساوَقَتِ الإبلُ به معنای تبعیت کردن و دنبال هم رفتن شترها است» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۰ / ۱۶۶-۱۶۷). از آنچه گفته شد، مشخص می‌شود که این ماده لغوی و مشتقات آن حول معنای تبعیت کردن و اتصال می‌چرخد.

اما سجالمایی سیاق در اصطلاح را اینگونه معرفی کرده‌است: «سیاق عبارت است از واحدهای زبانی قبل و بعد از یک واحد زبانی خاص» (مبارک، ۱۹۹۵: ۶۱). بدین ترتیب سیاق صرفاً با درک مطالب بعدی و قبلی شناخته می‌شود. استیفان اولمان سیاق را چنینش لفظی کلمه و موقعیت آن در نظام کلام معرفی می‌کند (استیفان، د.ت: ۵۷)؛ لذا سیاق قرینه‌ای برای فهم معنای لفظ است و اهمیت آن زمانی بیشتر خودنمایی می‌کند که یک لفظ، مبهم یا از مترادفات باشد. اهمیت سیاق در قرآن کریم نیز تا بدانجاست که گاهی سیاق، معنای یک عبارت را دچار دگرگونی کامل می‌کند؛ به عنوان مثال سیاق می‌تواند، عبارتی مدحی را تبدیل به ذم و استهزا کند، مانند این آیه شریفه: ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (الدخان: ۴۹). هدف از «العزیز الکریم» تمسخر و استهزای جهنمیان و مفهوم واقعی آن ذلیل، خوار و پست است. سیاق در تفسیر و تبیین معنای آیات متشابه لفظی نیز نقش بسیار مهم و راهگشایی دارد.

۳.۲. مذکر و مؤنث در زبان عربی

بیشتر زبان‌های دنیا از جمله زبان فارسی برای واژگان مذکر و مؤنث یک ساختار عمومی به کار می‌برد و میان آنها در لفظ تفاوتی قائل نمی‌شود. ولی برخی از زبان‌ها میان لفظ مذکر و مؤنث فرق می‌گذارد، هرچند این اقدام در برخی از آنها مانند زبان انگلیسی به طور محدودتری وجود دارد؛ ولی زبان عربی به طور جدی‌تری وارد این مسأله شده‌است و میان اسم‌ها و فعل‌های مذکر و مؤنث در لفظ فرق قائل شده‌است. به عنوان نمونه عباس حسن مؤلف کتاب «النحو الوافی» اسم‌ها را در دو نوع مذکر و مؤنث گروه‌بندی کرده و هر کدام از آنها را نیز به حقیقی و مجازی تقسیم کرده‌است. وی معتقد است که اسم‌های مذکر برای بیان تذکیر نیاز به علامت لفظی ندارند؛ ولی اسم‌های مؤنث برای دلالت بر تأنیث نیاز به علامت لفظی ظاهری یا مقدر دارند که این علامات عبارتند از: تائینت (ه) مثل کاتبه و الف تائینت مقصوره و ممدوده مانند (لیلی و لمیاء). گاهی هم این علامت در تقدیر است که به هنگام تصغیر یا ارجاع ضمیر یا گرفتن صفت یا استعمال اسم اشاره برای آنها و... ظاهر می‌شوند؛ مثل اذن: اذینة یا هذه عقرب سامة و... وی انواع دیگری نیز برای لفظ مؤنث ذکر می‌کند که شامل لفظی و معنوی می‌شود که به دلیل پرهیز از اطاله کلام از ذکر آنها اجتناب می‌شود. البته در تعداد محدودی از اوزان زبان عربی، اسم‌های مذکر و مؤنث یکسان است، مانند وزن فَعُول به معنای فاعل مثل صبور، یا وزن فَعِيل به معنای مفعول مثل جریح یا اوزان مبالغه بر وزن مِفْعَال، مِفْعِيل، مِفْعَل مثل مِفْرَاح (بسیار خوشحال)، مِعْطِیر (بسیار خوش بو) و مِغْشَم (بسیار شجاع). (حسن، ۱۹۷۶ / ۴: ۵۸۹-۵۹۵). بنابراین در زبان عربی حالت سومی وجود ندارد و هر یک از اسم‌ها به ناچار در یکی از این گروه‌ها و زیر مجموعه‌ها قرار

می‌گیرند. در ادامه مصادیق و سبک تفاوت آیات مشابه لفظی در باب اسم‌های مذکر و مؤنث را بررسی می‌کنیم.

۳. سبک اختلاف آیات مشابه از لحاظ جنسیت اسم‌ها

این پژوهش با هدف رفع شبهه تناقض در آیات متشابه، با ارائه مصداق‌هایی از این آیات، به دنبال کشف سبک این پدیده زبانی و اثبات این فرضیه است که بلیغ‌ترین و دقیق‌ترین واژه‌ها در قرآن به کار رفته‌است و جایگزینی آنها امکان پذیر نیست، چراکه در قرآن کریم «هر لفظی در جایگاه خود قرار گرفته‌است، طوری که تبدیل لفظ به لفظ دیگر، یا معنا کلام را فاسد می‌کند و یا از زیبایی گفتار می‌کاهد و اگر لفظی از جای خود تغییر داده شود، موجب خلل در کلام می‌شود و این اعجاز و تحریف ناپذیری قرآن است» (معرفت، ۱۳۸۸: ۵ / ۱۰-۱۳). جستار حاضر از بین اختلاف‌های ذکر شده، صرفاً به ذکر مصداق‌هایی از آیات قرآن، از بُعد اختلاف «اسمی» در مذکر و مؤنث پرداخته و بررسی آیات مشابه در این زمینه را مورد بررسی قرار داده‌است. این پدیده در سه حوزه قابل بررسی است:

۱.۱.۳. اسم ظاهر:

۱.۱.۳.۱. مصداق اول

(...فَانكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ.. ﴿نساء: ۲۵﴾
(...وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ... ﴿مائده: ۵﴾)

همانطور که از ظاهر آیات مشخص است عبارات «مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ» و «مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ» از بُعد تذکیر و تأنیث با هم تفاوت دارند. اما علت این تفاوت در ظاهر واژگان چیست و دیدگاه مفسران در فهم تشابه لفظی این آیات و حکمت این نوع از اختلاف، تا چه حد باعث رفع شبهه تناقض در این دسته از آیات شده‌است؟ در این آیات «مُحْصِن» و «مُحْصَنَةٌ»، به معنای «عقیف بودن، آزاد بودن، همسر داشتن و مسلمان بودن» است. فراهیدی در «العین»، «الحُصْنُ وَالْحَصَانَةُ» را «دوری از ناپاکی و خیانت می‌داند»: «وامرأه حاصِن: بینه الحُصْنُ وَالْحَصَانَةُ أَى الْعِفَافَةُ عَنِ الرِّيبَةِ». و به این شعر عربی مثال زده‌است که: (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج: ۳، ۱۱۸).

وَبَيْنِي حَصَانَ الْفَرَجِ غَيْرَ ذَمِيمَةٍ
وَمَوْمِقَةً فِينَا كَذَاكَ وَوَامِقَهُ

ترجمه: جدا شو از من در حالی که پاکدامنی، و مذمت نمی‌شوی. نزد ما محبوب بودی و به ما علاقه داشتی»
در اینجا مراد از «مُحْصَنَات»، زنان عقیف است و گرنه ازدواج با زن شوهردار قطعاً حرام است. پاکدامنی، هم برای مردان و هم برای زنان «مُحْصَنَات، مُحْصِنِينَ»، شرط است (قرائتی، ۱۳۸۸، ج: ۲، ۲۴۴). منظور از «مُسَافِحِينَ» نیز آن

است که «آشکارا مرتکب عمل منافی عفت نشوند» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۴۹).

برخی از مفسرین بر این باورند که آیات مذکور برای اینکه بفهماند، زنان پاکدامن از اهل کتاب بر مسلمین حلال هستند و ایشان در این امر هیچ شکی به خود راه ندهند، حلال بودن زنان خود مؤمنین را ضمیمه آورده است. این آیه همان زمینه‌ای را دارد که آیه شریفه: «وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَّرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ» (نساء: ۲۴) دارد و جمله «إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ ..» قرینه است بر اینکه مراد از آیه شریفه، «حلال بودن ازدواج با محصنات از اهل کتاب» است، لذا شامل خریدن کنیزان اهل کتاب نمی‌شود» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵ / ۳۳۲؛ سمین، ۱۴۱۴: ۲ / ۴۹۱؛ ابوحیان، ۱۴۲۰: ۱۸۶ / ۴؛ رشیدرضا، ۱۴۱۴: ۶ / ۱۸۳).

بر مبنای این دیدگاه، تفاوت خاصی در سیاق این دو آیه وجود ندارد و تغییر در واژگان به صورت «محصنین غیر مسافحین» تأکیدی است برای نشان دادن حلال بودن ازدواج با زنان عقیفه که به خود مؤمنین نسبت داده شده است؛ لذا قائلان به این دیدگاه، در تبیین اختلاف واژگانی آیات فوق نظری تقریباً مشابه داشته و مطلب جدیدی ارائه نکرده‌اند و ذیل آیه ۵ مائده، بی آنکه به حکمت این اختلاف واژگانی توجه نموده و از چرایی مذکر یا مؤنث آمدن این واژگان سخنی به میان آرند، با بیان جمله «چنانچه در تفسیر آیه قبل گذشت»، صرفاً به مشابهت آیه مذکور با آیه ۲۵ نساء اشاره نموده‌اند.

اما توجه به سیاق آیات مورد بحث، نشان می‌دهد که آیه ۲۵ نساء، به کنیزان ازدواج کرده به هنگام عدم قدرت و ثروت اشاره دارد، ولی آیه ۵ مائده، صرفاً وصف مردان متأهل است (غرناطی، ۱۹۷۱: ۱ / ۳۴۱). بدین معنا که آیه ۲۵ نساء، به ترسیم وضعیت روحی - روانی کنیزان و ازدواج آنان پرداخته است و اینکه بسیاری از آنان، عفت و پاکدامنی خود را در جامعه حفظ و حراست می‌کردند، از این رو، ذکر آن اوصاف با جمع مؤنث همخوانی بهتری دارد و نیز سیاق آیه ۵ مائده، از حلال بودن مردان بر زنان سخن گفته، لذا چون جلوه‌ای از ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری آنان در تعامل با زنان را متصور شده است، مذکر آمدن وصف آنان نیز، متناسب با فضای کلام است (ابن جماعه، ۱۴۱۰: ۱۳۷).

برخی نیز در تبیین اختلاف واژگانی آیات مذکور، نظری متفاوت با سیاق آیات بیان داشته‌اند، بدین معنا که عبارت «مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ» درباره زنان آزاد مسلمان استعمال شده است و سر زدن خیانت از آنان نسبت به سایر زن‌ها، بسیار بعید است. بر اساس این دیدگاه، عبارت «مُحْصِنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ» بیانگر این نکته است که این اوصاف در مورد زنان آزاد اهل کتاب به کار رفته است که در مقایسه با زنان مسلمانان، به خیانت کردن نزدیک‌تر هستند (انصاری، ۱۴۱۸: ۱۱۲)، اما این مطلب غیر قابل پذیرش و بدون استدلال منطقی است؛ چراکه بعید بودن خیانت زنان آزاد مسلمان و در مقابل، خیانت گسترده زنان آزاد اهل کتاب، امری است که نیاز به اثبات و ذکر دلایل و شواهد کافی دارد. از سوی دیگر سیاق آیه ۲۵ نساء در خصوص تبیین شخصیت و رفتار مردان، بسیار واضح است، چراکه در آیه قبل از

آن، یعنی آیه ۲۴ نساء: «وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَّرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ»، وصف «مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ» به صورت مذکر آمده تا به رفتار مردان در جامعه اشاره نماید (غرناطی، ۱۹۷۱: ۱ / ۳۴۱).

با توجه به سیاق آیات و نیز آنچه که مفسرانی چون ابن زبیر غرناطی و ابن جماعه بیان نموده‌اند، روشن است که آیه ۲۵ نساء درباره کنیران پاکدامن سخن گفته و ازدواج با آنان را حلال می‌داند، اما آیه ۵ مائده به دلیل آنکه درباره مردان و شرایط رفتاری آنان سخن به میان آمده‌است، مذکر آمدن آن وصف را ارجح نموده‌است. لذا این تخصیص در آیه ۵ مائده در رابطه با زنان وارد نشده‌است، بلکه در کل، ازدواج حلال را نام برده‌است.

۲.۱.۳. مصداق دوم

﴿أَوَلَيْكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَيَهْدِيهِمْ أَقْتَدَهُ قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ (انعام: ۹۰)

﴿وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ (یوسف: ۱۰۴)

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ (تکویر: ۲۷)

مفسران بسیاری درباره تشابه لفظی آیات مذکور اتفاق نظر دارند، اما اغلب آنان به حکمت مذکر و مؤنث بودن واژه‌های «ذکری» و «ذکر» و تفاوت مفهومی آنها اشاره‌ای نکرده‌اند. برخی توجه به سیاق آیات را مبنای دیدگاه‌ها و توجیهاات خود قرار داده و مؤنث بودن «ذکری» را در همگامی با بافت درونی آیات می‌دانند. بدین معنا که علت تأنیث واژه «ذکری» در سوره انعام، این است که چون در آیات پیشین سوره انعام: ﴿فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ﴾ و آیه ﴿وَلَكِنْ ذِكْرِی لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ﴾ (انعام: ۶۸-۶۹)، لفظ «ذکری» در جلوه مؤنث ذکر شده، پس شایسته است که در آیه ۹۰ انعام نیز به صورت مؤنث ذکر شود (کرمانی، ۱۹۹۴: ۱۱۰). ابن جماعه و انصاری در این باره با کرمانی هم عقیده هستند (ابن جماعه، ۱۴۱۰: ۱۶۳؛ انصاری، ۱۴۱۸: ۱۷۱)..

ابن زبیر غرناطی در خصوص لفظ مذکر «ذکر»، به تناسب لفظی میان آیات توجه نموده است. بدین معنا که در آیه ۱۹ سوره تکویر: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلِ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾، ضمیر مذکر آمده که قرآن از آن با عنوان «قَوْلِ رَسُولٍ كَرِيمٍ» نام برده‌است و مراد از این الفاظ «جبرئیل علیه السلام» است، سپس در ادامه آیات، از وصف (مُطَاعٌ تَمَّ آمِنٌ، وَ مَا صَاحِبِكُمْ بِمَجْنُونٍ) (۲۱-۲۲) یاد شده که همگی ضمائر در آن مذکر هستند، همچنین در ادامه آیه ۲۵: ﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِیمٍ﴾ وجود دارد که منظور از «ما هو» در آن، قرآن کریم است، و این ضمائر مذکر آمده‌اند، و همه آنها به لفظ «قرآن» باز می‌گردند؛ لذا نمی‌توان خلاف آن را آورد، چراکه در غیر این صورت با تناسب الفاظ، همخوانی وجود نخواهد داشت؛ از این رو، در آیه: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ (تکویر: ۲۷)، از لفظ مذکر «ذکر» استفاده شده‌است. طبق این نظرات، مذکر آمدن

«ذکر» و «مؤنث آمدن «ذکری» برای تناسب لفظی است که در اصل لغت به معنای هم شکل و نزدیک بودن است و این مسأله در قرآن کریم به مفهوم ربط دهنده میان الفاظ است، مثلاً اینکه عام یا خاص باشد یا عقلی، حسی و خیالی یا... (سیوطی، ۱۳۹۴: ۳۸۶). این مسأله ارتباط تنگاتنگی با سیاق دارد؛ چراکه سیاق، ابزار و راهکار اصلی جهت پی بردن به تناسب میان سطوح مختلف است و برای کشف هر مرحله و سطح از تناسب باید از سیاق سطح متناظر آن بهره برد (برزگر، ۱۳۹۰: ۳۷). سطح تناسب شامل تناسب میان کلمات و جملات درون یک آیه با هم یا آیات درون یک سوره و... می‌شود.

البته علاوه بر تناسب لفظی می‌توان گفت که این مسأله دلیل بلاغی و معنایی دیگری نیز دارد. فاضل السامرائی در بررسی اسباب تفاوت آیه ۹۰ سوره انعام و ۱۰۴ سوره یوسف در خصوص عبارت «أجراً» و «من أجر» به دلیل تفاوت «ذکری» و «ذکر» نیز در این دو آیه پرداخته و معتقد است که «ذکر» از لحاظ معنا، عام‌تر از «ذکری» و به معنای یادآوری، موعظه، محافظت از چیزی و شرف می‌باشد؛ ولی لفظ «ذکری» صرفاً به معنای یادآوری است (السامرائی، ۱۴/۱۲/۲۰۲۲). بقاعی در تفسیر واژه «ذکر»، آن را یادآوری و شرف معرفی می‌کند (البقاعی، د.ت: ۲۲۷/۷) و خرم‌دل «ذکری» را به معنای یادآوری، تذکیر و ارشاد می‌داند (خرم‌دل، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۵۳)، بنابراین «ذکر» بخشی از معنای ذکر به شمار می‌رود و از آنجایی که لفظ «ذکر» عام‌تر است مناسب عبارت «من أجر» است که به خاطر آمدن من استغراقیه بر مفعول به، بر استغراق و تعمیم نفی دلالت دارد و همچنین لفظ «ذکر» مناسب «أجراً» پیش از آن است که عمومیت کمتری نسبت به «من أجر» دارد. همچنین وی دلیل استعمال لفظ «ذکر» در آیه سوره یوسف را این می‌داند که معنای آن به نوعی به داستان حضرت یوسف (ع) اشاره دارد؛ چراکه خداوند وی را از هر حيله و کیدی محافظت کرد و به وی شرف و شهرت داد (السامرائی، ۱۴/۱۲/۲۰۲۲).

از طرفی دیگر آیه ۹۰ سوره انعام در سیاق خودش تنهاست و بعد از آن آیه «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...» و قبل از آن هم در خصوص پیامبران دیگر می‌باشد؛ ولی قبل از آیه ۱۰۴ سوره یوسف، آیه ۱۰۳ «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» در سیاق رسالت اسلام است که توسع و عمومیت در رسالت دارد و از آیه ۱۰۲ تا ۱۰۸ سوره یوسف به این مطالب می‌پردازد؛ لذا این گستردگی در سیاق و توضیح بیشتر بیانگر اهتمام بیشتر است که با «من» استغراقیه مناسب دارد که بر سر لفظ «أجر» آمده؛ بنابراین معنای لفظ از مجرد یادآوری و تذکیر خارج شده است و به دایره حفظ مردم از هلاکت و نابودی گمراهی نیز وارد شده و همچنین شرف و افتخاری است، برای آنها که مانند دیگر حیوانات زندگی نمی‌کنند؛ از همین روی در این آیه واژه «ذکر» به کار رفته است که جمع این معنای را در بر دارد (همان).

این مسأله در زبان عربی توسع در معنا نامیده می‌شود و بدین صورت است که هرگاه لفظی دلالت بر چند معنا کند و در کلام قرینه‌ای نباشد که آن را محدود به یک معنا کند، چه بسا که همه این معنای محتمل، مراد و مقصود گوینده باشد. گاهی ممکن است که احتمال اراده برخی از این معنای قوی تر باشد؛ ولی این جنی معنای قوی‌تر کلمه

را مانع اراده معانی دیگر نمی‌داند (ابن جنی، د.ت/ ۲: ۴۸۸-۴۸۹). در قرآن کریم نیز گاهی پیش می‌آید که همه این معانی محتمل، مقصود و مراد کلمه باشد و به اعتقاد ابن عاشور باید تمامی این معانی مورد اهتمام قرار گیرد (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۱ / ۹۹). البته همانطور که ذکر شد این مسأله به شرط آن است که در کلام قرینه‌ای نباشد که واژه را محدود به یکی از معانی کند. علمای اصول که بر این پدیده زبانی واقف بوده‌اند، آن را عموم مشترک نامیده‌اند (الخضری، د.ت: ۱۴۷). این مسأله یکی از جلوه‌های بلاغت قرآن کریم است که در حوزه ایجاز قصر جای می‌گیرد.

۲.۳. اسم موصول:

۱.۲.۳. مصداق اول

(وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَا وَهُمْ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ) (سجده: ۲۰)

(فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ) (سبأ: ۴۲)

اختلاف واژگانی در آیات مذکور، در به‌کارگیری اسم موصول متجلی شده که در یک آیه، به صورت مذكر «الذی» و در آیه دیگر به صورت مؤنث «التي» آمده‌است. در این آیه، قرآن کریم از مشرکان با تعبیر "ظالم" یاد می‌کند «وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا»، کما اینکه در آیات دیگری نیز از «کفر» به «ظلم» و از «کافران و مشرکان» به «ظالمان» تعبیر شده‌است، چرا که در حقیقت آنها در روز قیامت هم مجازات شرک خود را می‌بینند، و هم مجازات انکار معاد را، و در آیه: (وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ) هر دو معنی جمع است «مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۸: ۱۲۱؛ ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۸: ۵۵۸؛ سمین، ۱۴۱۴، ج ۵: ۴۵۲؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۵: ۲۱۳).

در خصوص این تفاوت در اسم موصول سه پاسخ می‌توان در نظر گرفت:

الف) پاسخ اول صرفاً به توجیه نحوی می‌پردازد، بدین ترتیب که مطابق قواعد ادبیات عربی اگر کلمه مذكر به کلمه‌ای مؤنث اضافه شود، در صورتی که بتوان از مضاف صرف نظر کرد و آن را حذف نمود و خللی هم در جمله پیش نیاید، می‌توان مضاف را به اعتبار خودش مذكر به شمار آورد و ضمیر، موصول، صفت و غیره را برای آن مذكر آورد یا اینکه به اعتبار مضاف‌الیه با آن به مانند اسم مؤنث عمل کرد. بنابراین طبق این پاسخ می‌توان عذاب را به اعتبار خودش مذكر لحاظ نمود و یک بار دیگر به اعتبار مضاف‌الیه یعنی «النار» به مانند اسم مؤنث با آن تعامل کرد، همانگونه که در قرآن کریم این اتفاق رخ داده‌است (معرفت، ۱۳۸۸ / ۱: ۳۳۱). ابن مالک نیز این قاعده را در قالب شعر بیان نموده‌است:

وَرَبِّمَا أُكْسِبَ ثَانٍ أَوْلَا تَأْنِيثًا إِنْ كَانَ لِحَدْفٍ مُوَهَلًا

(ابن مالک، ۱۳۶۲/۱ : ۱۵۰)

ترجمه: چه بسا اسم دوم، اسم اول را مؤنث کند، در صورتی که بتوان دومی را حذف کرد و از آن بی نیازی جست. مطابق این قاعده نحوی خللی در قرآن کریم از لحاظ قواعد وجود ندارد؛ ولی این پاسخ پای را از این حد فراتر نمی‌گذارد و معنای ضمنی این اقدام و بلاغت آن را بیان نمی‌کند و العیاذ بالله گویا در قرآن کریم خللی بوده‌است که نیاز به توجیه نحوی دارد.

ب) پاسخ دوم مبتنی بر سیاق است. ابن زبیر غرناطی نیز اختلاف در اسم موصول را به سیاق آیات مرتبط دانسته و توجه خود را متمرکز بر واژه «عذاب» نموده‌است، جایی که قرآن کریم در آیه بعد سوره سجده، عذاب را در دو نوع دنیوی «الْعَذَابِ الْأَدْنَى» و اخروی «الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ»، تقسیم بندی کرده‌است (وَلَنذِيقُنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) (سجده: ۲۱)؛ بنابراین در آیه قبل، یعنی «۲۰ سجده»، توجه به شأن و اهمیت «عذاب الهی» مد نظر بوده که افراد فاسق آن را تکذیب نموده‌اند (غرناطی، ۱۹۷۱: ۱۵۵/۱). تناسب در اینجا بدین شکل است که کلمه «عذاب» به «نار» اضافه شده‌است و ضمیر و اسم موصول نیز متناسب با عذاب، به شکل مذكر آمده‌است؛ «عَذَابِ النَّارِ الْأَذَى كُنْتُمْ بِهِ»؛ اما سیاق آیات نشان می‌دهد که بحث تکذیب در آیه ۴۲ سبأ، مربوط به واژه «النار» است و اسم موصولی که متناسب با آن باشد، «الَّتِي» است، اما در سوره سجده، خود «عذاب» مورد تکذیب واقع شده و اسم موصول مناسب آن در جلوه مذكر یعنی «الَّذِي» آمده‌است (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۲۲ / ۸۷؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۱ / ۳۲۷). این پاسخ نیز بیانگر یکی دیگر از جلوه‌های بلاغت قرآن کریم است که تناسب لفظی نام دارد که قبلاً ذکر شد.

ج) پاسخ سوم پای را از این امور فراتر می‌گذارد و بیانگر سبک والای قرآن کریم است و دلیل این پدیده زبانی در قرآن کریم را این‌گونه بیان می‌کند که به دلیل پرهیز از تکرار ضمیر «ها» در آیه سوره سجده که به «النار» برمی‌گردد، خود لفظ تکرار شده‌است (زرکشی، ۱۴۱۵: ۳ / ۶۳)؛ بنابراین دلیل جایگزینی لفظ «النار» به جای ضمیر «ها» این است که قبلاً دوبار ضمیر آن در عبارت «منها» و «فیها» تکرار شده‌است و به دلیل پرهیز از تعدد ضمیر به جای لفظ «عذابها»، «عذاب النار» آورده شده‌است. به سخن دیگر این عبارت در اصل «ذُوقُوا عَذَابَهَا» بوده‌است. لذا از آنجایی که ضمیر نه صفت واقع می‌شود و نه موصوف، بنابراین در این آیه، از اسم موصول مذكر استفاده شده و «الَّذِي» صفت است برای «عذاب»؛ اما در سوره سبأ، لفظ «النار» به منزله ضمیر نیست، پس اسم موصول «الَّتِي»، صفت برای «النار» قرار گرفته‌است (همان، ۲۱۲). کرمانی و انصاری در این تحلیل با خطیب اسکافی هم‌نظر هستند (کرمانی، ۱۹۹۴: ۳۰۴؛ انصاری، ۱۴۱۸: ۳۳۶). البته این دانشمندان دلیل بلاغی این پدیده زبانی را توضیح نداده‌اند. به نظر می‌رسد این مسأله مربوط به قاعده الإظهار فی مقام الإضمار (آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر) است که بر اساس نظر سکاکی، لطایف و نکاتی دارد و در باب اطناب جای می‌گیرد (السکاکی، ۱۹۸۳: ۲۸۴). ابن اثیر غرض از این پدیده زبانی را برجسته

ساختن و تعظیم شأن چیزی می‌داند که به جای ضمیر نشسته است (ابن الاثیر، ۱۴۰۳: ۲/۲۱۳). لذا گرچه مفسران به این مسأله در ذیل این آیه اشاره نکرده‌اند؛ ولی به نظر می‌رسد غرض از این اظهار به جای اضممار، تهویل و ترساندن بیشتر کافران است؛ زیرا هولی و هراسی که در خود لفظ «النار» وجود دارد در ضمیر آن نیست. همچنین ممکن است غرض از آن تفخیم لفظ «النار» باشد مانند: «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (مجادله: ۲۲). در این آیه حزب الله دوم به جای «حزبه» آمده است و هدف از آن تفخیم و تعظیم است (العلوی الشنقیتی، ۱۴۲۰: ۱/۱۳۸). ولی در سوره سبأ واژه «النار» قبلاً ذکر نشده است که ضمیرش در این موضوع به جای آن بیاید؛ لذا شرایط آوردن اسم ظاهر در مقام ضمیر، موجود نبوده است. بنابراین هم سیاق و تناسب لفظی، دلیل این نوع تفاوت بوده است و هم این نوع تفاوت سبکی در بردارنده نکته ظریف بلاغی و معنایی است و از لحاظ قواعد ادبیات عربی نیز خللی در کلام وجود ندارد.

۳.۳. ضمیر

۱.۳.۳. مصداق اول

﴿...أَنِي قَدْ جِئْتُكُمْ بَايَةً مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِّنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾ (آل عمران: ۴۹)
 ﴿...وَإِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي...﴾ (مائده: ۱۱۰)

مسأله‌ای که سبب تتبع بیشتر در معنی این آیات گردیده، ضمیری است که به واژه «طیر» باز می‌گردد؛ گاه به صورت ضمیر مذکر «فانفخ فیهِ» و «فیکون طیراً»، و گاه در جلوه ضمیر مؤنث «فتنفخ فیها» و «فتكون طیراً». برخی معتقدند «ضمیر در «فیها» به حرف کاف در «کهیئه» برمی‌گردد، زیرا صفت برای صورتی است که عیسی (ع) آن را ایجاد می‌کرد و در آن می‌دمید، و به خود «هیئه» که مضاف الیه کاف است، بر نمی‌گردد؛ زیرا خود «هیئه»، مخلوق عیسی (ع) و چیزی که در آن دمیده شود نیست. همچنین ضمیر در «فتكون» نیز بدین گونه است (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱: ۶۹۱). سمین حلبی نیز در تأیید این دیدگاه معتقد است که بازگشت ضمیر مؤنث بر اساس مقتضای آیه ۱۱۰ مائده، یک ضرورت است و بازگشت ضمیر مذکر بر مخلوق مذکر است که لفظ «تخلق» بر آن دلالت دارد. بر اساس این دیدگاه جایز است که ضمیر، به معنای کاف یعنی «مثل» برگردانده شود و به صورت مذکر بیاید، چراکه معنای کلام این است: «واذ تخلق من الطین مثل هیئته» و یا این که می‌توان ضمیر را به خود حرف کاف برگرداند، چراکه حرف کاف، گاهی حتی در غیر ضرورت شعری نیز اسم واقع می‌شود و ضمیر به آن برمی‌گردد (سمین حلبی، ۱۴۱۴: ۲/۶۴۵). با توجه به توضیحات فوق، می‌توان گفت که ضمیر در آیه (آل عمران: ۴۹)، به پرنده شکل یافته بر می‌گردد و تقدیر آن چنین است: «إِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطَّيْنِ طَائِرًا صَوْرَةً الطَّائِرِ الْحَقِيقِي فَتَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَائِرًا حَقِيقِيًّا» و ضمیر در آیه

(مائده: ۱۱۰) به شکل موصوف به کاف بر می‌گردد و تقدیر آن چنین است: «إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ هَيْئَةً مِثْلَ هَيْئَةِ الطَّائِرِ فَتَنْفِخُ فِيهَا»، یعنی اسمی که به وسیله کاف توصیف شده‌است که آفرینش آن به حضرت عیسی (ع) نسبت داده شده‌است» (همان).

دیدگاه دیگری که حکمت اختلاف واژگان در آیات فوق را تبیین می‌کند، به تناسب میان کلمات قرآنی اشاره دارد که از لحاظ لفظ و معنا، ارتباط مستحکم میان آنها برقرار است. در آیه (آل عمران: ۴۹) سخن حضرت عیسی (ع) بیان شده که تک تک نشانه‌های خود را برای بنی اسرائیل می‌شمارد و از آنجایی که وی نخستین شخصی است که مجسمه را به پرنده زنده تبدیل می‌کند و کار خارق العاده انجام می‌دهد، پس بهتر است ضمیر مذکر بیاید؛ یعنی چنین باشد: «إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفِخْ فِيهِ». اما در آیه (مائده: ۱۱۰)، گوینده سخن، خدای متعال است که با ذکر عبارت: «أَذْكُرُ نِعْمَتِي عَلَيْكَ»، نعمت‌های خود و معجزاتی را که به عیسی (ع) داده‌است، یادآوری می‌کند: «إِذْ قَالَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتَكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ...»؛ از همین رو، این آیه در مقام بیان دلایلی که برای بنی اسرائیل به صورت معجزه آمده نیست، بلکه صرفاً در مقام بیان همه نشانه‌های راستگویی عیسی (ع) همچون «تبدیل مجسمه گلی به موجود زنده» و معجزات دیگر، که دارای گونه‌های مختلف بوده‌است و ضمیر مؤنث آمده‌است، یعنی «هَيْئَةُ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» که با واژه «نعمت» که مؤنث است، سازگارتر است (خطیب اسکافی، ۱۴۰۱: ۶۵-۶۷).

غرناطی نیز با اهتمام به تناسب آیات قرآنی و ذکر واژه «نعمت» در آیه (مائده: ۱۱۰)، ضمیر مؤنث در فعل را متناسب با همان واژه مؤنث می‌داند. او می‌گوید: در سوره آل عمران، قبل از آیه (آل عمران: ۴۹)، حدود بیست ضمیر مذکر آمده‌است و بهتر است که ضمیر در آیه به صورت مذکر بیاید، اما در سوره مائده در آغاز آیه، عبارت «و اذکر نعمتی علیک» آمده‌است که بهتر است ضمیر مؤنث بیاید (غرناطی، ۱۹۷۱: ۱/ ۳۰۲).

نظر دیگری که تبیین اختلاف ضمائر در آیات فوق بیان شده، به برداشت مفهوم مفرد یا جمع از واژه «الطَّيْرِ» بر می‌گردد؛ یعنی چون در ابتدای آیه (آل عمران: ۴۹)، حضرت عیسی (ع) معجزات خود را برای بنی اسرائیل تشریح می‌کند: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» و آنچه از «طیر» متصور شده، یک پرنده است، بنابراین باید ضمیر مذکر به کار برده شود. اما از آنجا که آیه (مائده: ۱۱۰)، در مورد روز قیامت سخن می‌گوید که خداوند نعمت‌های خود را به عیسی (ع) متذکر می‌شود: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ»، چون این سخن پس از معجزات آن حضرت آمده که پیشتر، چندین بار از گل، پرنده ساخته بود، لذا به مجموع پرندگان ساخته شده، اشاره کرده‌است و باید ضمیر مؤنث متناسب با جمع به کار رود: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي فَتَنْفِخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا»، یعنی در آنها می‌دمیدی، پس پرنده می‌شدند (ابن عطیه اندلسی، ۱۴۱۳: ۱/ ۴۳۹).

(فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلِيَّهَا سَافِلَهَا وَآمَطْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّنْ سِجِّيلٍ مِّنْ نُجُودٍ) (هود: ۸۲)

(فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَآمَطْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّنْ سِجِّيلٍ) (حجر: ۷۴)

عمده مفسران در تفسیر آیه (حجر: ۷۴) و آیه (هود: ۸۲)، صرفاً به بیان مشابهت لفظی این دو آیه اشاره کرده و در خصوص تفاوت ضمیر در «عَلَيْهِمْ» و «عَلَيْهَا» توضیحی ارائه نداده‌اند (مغنیه، ۱۳۷۸: ۴/ ۷۵۵؛ فخررازی، ۱۴۲۰: ۱۹/ ۱۵۶؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۳/ ۲۱۵؛ میدی، ۱۳۷۱: ۵/ ۳۲۶؛ سلطان علی شاه، ۱۳۷۲: ۸/ ۷۱؛ صادقی تهرانی، ۱۴۱۹: ۲۶۶؛ خرم‌دل، ۱۳۸۴: ۱/ ۵۲۲)، جز توضیح کوتاه و مختصر که علامه طباطبایی در مورد آیه ۸۲ هود بیان نموده است: «هر چه ضمیر مؤنث در این آیه است، یعنی ضمائر سه‌گانه در «عَالِيهَا»، «سَافِلَهَا» و «عَلَيْهَا»، همه به «زمین و یا قریه و یا بلاد آن قوم» برمی‌گردد، هرچند این کلمات قبلاً ذکر نشده تا ضمیر به آن برگردد، ولی عیبی ندارد، زیرا معلوم بوده که مرجع ضمیرها چیست» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۰/ ۵۱۴). اما پی بردن به حکمت این اختلاف‌ها، نیازمند ذکر دلایل متقن است که در ادامه بدان پرداخته می‌شود.

پاسخ نخستی که می‌توان برای این تفاوت سبکی برشمرد، بر اساس سیاق آیات است، به هر حال طبق نظر مفسران، مراد از ضمیر «ها»، القریه یعنی شهر و مراد از «هم» قوم و مردم می‌باشد؛ ولی آنچه بیانگر سبک والای قرآن کریم است، جستجوی حکمت این تفاوت سبکی است. برخی معتقدند که هدف کلی سوره حجر، تعیین کننده معنای ضمیر جمع در «عَلَيْهِمْ» است، بدین معنا که در آیات پیشین این سوره، قصه اصحاب لوط را توصیف می‌کند: (قَالُوا إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ مُجْرِمِينَ) (حجر: ۵۸)، و از آن جایی که متصف به جنایت و گناه بودند، مستوجب هلاک گردیده‌اند. یعنی ضمیر جمع «هم» در «عَلَيْهِمْ» بخاطر ذکر عبارت «قوم مجرمین» بوده که در ادامه، به تبعیت از آن مفهوم، آیه «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّنْ سِجِّيلٍ» ذکر شده است (کرمانی، ۱۹۹۴: ۱۵۶). برخی معتقدند که ضمیر در «عَلَيْهِمْ» به «اهل قریه» باز می‌گردد، و از آنجایی که واژه «اهل» اسم جمع مذکر است، ضمیر متناسب با معنای جمع بودن آن بیان شده است (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۴/ ۴۶۶).

فاضل سامرایی سیاق را دقیق‌تر توضیح داده و دلیل این مسأله را تفاوت نوع توصیف قوم لوط در سیاق دو آیه می‌داند و معتقد است که صحبت درباره آنها در سوره حجر شدیدتر و بیشتر از سوره هود است و در سوره حجر با صفاتی بدتر نسبت به سوره هود توصیف شده‌اند و بیشتر به توصیف آنها پرداخته شده است. به عنوان نمونه در سوره حجر از زبان ملائکه نقل قول می‌شود: «قَالُوا إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ مُجْرِمِينَ» (حجر: ۵۸) ولی در سوره هود گفته شده است: «إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ» (هود: ۷۰). یا در سوره حجر عذاب آنها را این گونه توصیف می‌کند: «وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ

الْأَمْرَ أَنْ دَابِرَ هَوْلًا مَقْطُوعٍ مُصْحِحِينَ» (حجر: ۶۶)؛ ولی در سوره هود گفته شده است: «وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ» (هود: ۷۶)؛ بنابراین در سوره حجر، آنها را با اوصافی بدتر توصیف می‌کند و همچنین با الفاظ شدیدتری عذاب آن را بیان می‌کند که از نوع استیصال و ریشه‌کن کردن است. از طرف دیگر در سوره حجر به جان پیامبر(ص) سوگند خورده شده است(حجر: ۷۲) که بیانگر تأکید است؛ ولی چنین سوگندی در سوره هود وجود ندارد؛ بنابراین مطالبی که در این حوزه در سوره حجر آمده است، شدیدتر از سوره هود می‌باشد و به اعتقاد فاضل السامرائی به همین دلیل ضمیر «هم» را در سوره حجر به کار برده که ثقیل‌تر است و در سوره هود ضمیر «ها» را استفاده کرده که سبک‌تر از آن است. از این روی به اعتقاد وی عبارت «أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ» شدیدتر از عبارت «أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا» است و قرآن کریم هر کدام را در سیاق مناسب خود به کار برده است(السامرائی، ۱۴ / ۱۲ / ۲۰۲۲).

البته به نظر می‌رسد، علاوه بر سیاق می‌توان به فضا و زمان نزول هر دو سوره نیز در خصوص این تفاوت توجه کرد. سوره هود در اواخر سال‌های اقامت پیامبر(ص) در شهر مکه نازل شد(مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۹ / ۳). در این زمان اذیت و آزار مشرکان شدت یافته و ادامه اقامت پیامبر(ص) در شهر مکه سخت شده بود. عمده آیات سوره هود در خصوص سرگذشت پیامبران پیشین است که با وجود عده کم بر دشمنان پیروز شدند. این پیامبران به هنگام نازل شدن عذاب الهی، سرزمین خود را ترک کردند و آن شهر و مردمانش گرفتار عذاب الهی شدند. خداوند متعال بدین وسیله هم به دنبال آرامش دادن به پیامبر(ص) است و هم درس عبرت دادن به مشرکان و مخالفان(رسولی و حویزی، ۱۴۱۵: ۲ / ۳۳۴). خداوند متعال در آیه ۱۰۰ این سوره، تصریح می‌کند که فضای سوره به گزارش شهرهای پیشین می‌پردازد و اینگونه می‌فرماید: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ» و در آیه ۱۰۲ و ۱۱۷ این سوره نیز از لفظ «قریه» سخن به میان رفته است؛ لذا فضای سوره هود در خصوص شهرها و ترک آنها توسط انبیای گذشته است و گویا خداوند متعال آهسته آهسته با ذکر سرگذشت پیامبران پیشین که قوم و سرزمین خود را رها کردند، هم به پیامبر(ص) تسلی می‌دهد و هم وی را برای هجرت از مکه آماده می‌کند؛ بنابراین ضمیر «علیها» مناسب‌تر این مقام است؛ اما سوره حجر در سال‌های هفتم و هشتم بعثت نازل شده است(القرشی، ۱۳۷۵: ۵ / ۳۲۲) در این دوره لجاجت مشرکان نسبت به پیامبر(ص) بیشتر شده بود و ایشان تلاش داشتند با آوردن عباراتی شبیه قرآن از اعتبار آن بکاهند. محتوای سوره حج را در هفت بخش می‌توان تقسیم کرد که یکی از آنها داستان آفرینش حضرت آدم(ع) و سرکشی ابلیس و سرانجام کار او به عنوان یک هشدار برای همه انسان‌هاست و برای تکمیل این هشدار به سرگذشت اقوامی مثل لوط و صالح، شعیب اشاره شده است(مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۱۱ / ۴)؛ لذا از آنجایی که این سوره در فضای لجاجت مشرکان و اقدامات آنها علیه قرآن و پیامبر(ص) نازل شده و نزدیک به زمان هجرت از قریه مکه هم نبوده است؛ به نظر می‌رسد ضمیر «علیهم» برای این مقام مناسب‌تر است.

﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِّلشَّرِبِينَ﴾ (نحل: ۶۶)

﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾ (مؤمنون: ۲۱)

بررسی تفاسیر مختلف پیرامون این دو آیه بیانگر آن است که اغلب آنها توضیحی در مورد ضمیر مذکر و مؤنث در واژه «فی بطونه و فی بطونها» ارائه نداده‌اند، اما معدودی از مفسران به تفاوت این ضمیر و مرجع آن با توضیح مختصر پرداخته‌اند که به این شرح است:

از جمله مواضع در «جواز تذکیر و تأنیث» فعل، آن است که فاعل آن، اسم جمع یا جمع مکسر مذکر باشد. این موضوع در برخی آیات کریمه نیز مشاهده می‌شود. مثلاً در آیه: «كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطِ الْمُرْسَلِينَ»، فعل «كَذَّبَتْ» به دلیل آنکه لفظ «قوم» اسم جمع است، جوازاً به صورت مؤنث ذکر شده‌است، در حالی که در آیه: «وَكَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ»، بخاطر آنکه «اسم جمع» در جلوه «اسم مفرد» در نظر گرفته شده، فعل آن نیز مذکر آمده‌است. این قاعده نحوی، یعنی «کثیر را واحد فرض کردن» در تفسیر برخی آیات متشابه لفظی نیز مورد استفاده قرار گرفته‌است. از این رو، کلمه «أنعام» در آیه (نحل: ۶۶)، با توجه به ضمیر «فی بطونه» مذکر قلمداد شده، زیرا به عنوان «اسم مفرد در معنای جمع» به کار رفته‌است، ولی در آیه (مؤمنون: ۲۱)، که ضمیر راجع به «انعام» مؤنث آورده شده (فی بُطُونِهَا)، به این دلیل است که جمع مکسر «نعم» در نظر گرفته شده‌است (طبرسی، ۱۳۷۵: ۳/ ۳۹۷؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۳/ ۲۳۲؛ ابن‌انباری، ۱۳۶۲: ۲: ۷۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۷/ ۴۱۴؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۰/ ۲۳۲).

علامه طباطبایی و زمخشری نیز نظری تقریباً مشابه با این دیدگاه دارند، بدین صورت که در آیه: «نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ» از آنچه در درون بدن‌هایشان هست شما را سیراب می‌کنیم»، ضمیر راجع به «أنعام» مفرد آمده‌است، و این از باب قاعده «کثیر را واحد فرض کردن» است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۲/ ۴۱۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۲/ ۶۱۵). از آنچه بیان شد، چنین استنباط می‌شود که مرجع ضمیر در «بطونه» یا به واژه «أنعام» بر می‌گردد، یعنی «بطون الأنعام»، چراکه به لفظ جمع، گاهی ضمیر مؤنث و گاه ضمیر مذکر بر می‌گردد، یا می‌تواند مرجع ضمیر به واژه «المذکور» باز گردد. کریمی حسینی، ۱۳۸۲: ۲۷۴؛ خرم‌دل، ۱۳۸۴: ۱/ ۵۴۱). به هر حال، از آنچه که در تفاسیر می‌توان برداشت کرد، این است که اکثر مفسران مذکر و مؤنث آمدن ضمیر «ه» و «ها» در کلمه «بطون» را جایز می‌دانند، اما آنچه اهمیت دارد، حکمت اختلاف این تذکیر و تأنیث است که باید مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد.

توجه به سیاق آیات و مفهوم کلی که از آیه برداشت می‌شود، می‌تواند در معنادهی به واژگان و اصطلاحات قرآنی متمرکز باشد. برخی از لغویان جهت تبیین اختلاف واژگانی در آیات مذکور، ضمیر در «بُطُونِهِ» و «بُطُونِهَا» را گاه به معنای آیه و گاه به لفظ خاصی در آن ارجاع می‌دهند. بدین گونه که ضمیر «ه» در آیه (نحل: ۶۶)، به کلمه «بعض» بر

می‌گردد که از معنای کلی آیه فهمیده می‌شود و منظور از آن «أنات» است، چراکه این آیه در مورد «لبن: شیر» صحبت می‌کند که مختص جنس مؤنث است: «نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِّلشَّرِبِينَ» (نحل: ۶۶)، لذا مشخص است که «لبن» و دوشیدن شیر، مختص همه چهارپایان نیست، بلکه مخصوص حیوانات ماده‌است، پس تقدیر جمله چنین می‌شود: «وَإِنْ لَكُمْ فِي بَعْضِ الْأَنْعَامِ لِعِبْرَةٍ نُّسْقِيكُمْ فِي بُطُونِهِ»، یعنی در برخی از چهارپایان برای شما عبرتی است و... بنابراین مذکر آمدن ضمیر مذکر، مناسب با همان واژه‌ای است که از معنای آیه بدست می‌آید.

اما در سوره مؤمنون، «وَإِنْ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لِعِبْرَةٍ نُّسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ»، سیاق آیه متفاوت است، چون در این آیه صرفاً به ویژگی خاصی از چهارپایان اشاره نکرده، بلکه وجود آنان را به طور کلی منفعت و نعمت بر شمرده‌است. همچنین چون لفظ «أنعام» جمع مکسر است، لذا عود ضمیر بدان به صورت مفرد مؤنث می‌آید. همچنین در آیه بعد: «وَ عَلَيَّهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تَحْمَلُون» (۲۲) ضمیر مؤنث در «علیها» به صورت مؤنث بر جملات قبلی عطف گردیده‌است. و چون «أنعام» لفظ عامی است که بر همه چهارپایان تعلق دارد، لذا عود ضمیر به همان اسم جمع مکسر صورت گرفته‌است. همچنین خداوند در این آیه از همه نعمت‌ها خبر داده‌است که در زمره نعمت‌های مذکر و مؤنث می‌باشد و احتمال ندارد که منظور از آن فقط برخی از نعمت‌ها باشد. (خطیب اسکافی، ۱۴۰۱: ۳۶۷-۳۶۶). کرمانی نظر اسکافی را به طور مختصر بیان کرده‌است (کرمانی، ۱۹۹۴: ۱۶۲) و ابن جماعه نیز نظر آندو را بازتاب داده‌است (ابن جماعه، ۱۴۱۰، ۲۲۹)

برخی از نحویان، برداشت معنای «افراد» (یکی بودن) و بیان جنس را ملاک تشخیص تفاوت واژگانی در این آیات دانسته‌اند. یعنی در آیه «نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ»، که ضمیر مذکر آمده‌است، مراد از آن افراد و بیان جنس است. لذا گاهی هدف از ذکر ضمیر به صورت مفرد مذکر، بیان افراد و جنس است؛ مثلاً می‌گویند: «هو الأنعام» (سیبویه، ۱۴۰۸: ۳ / ۲۳۰). بنابراین قاعده، در آیه (نحل: ۶۶)، ضمیر مذکر آمده‌است، اما در آیه (مؤمنون: ۲۱)، ضمیر مؤنث ذکر شده تا معنی جمع دهد، لذا گفته شده: «نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ»، پس مناسب است که ضمیر در انعام از ضمائر «فیها، منها، علیها» در مؤنث و جمع بودن پیروی کند (غرناطی، ۱۹۷۱: ۱ / ۳۰۱).

از آنچه که مفسران در تحلیل و بررسی خود به آن اشاره نموده‌اند، نظر طبرسی، علامه طباطبایی، زمخشری، فخر رازی، آلوسی، ابن عاشور و چند نفر از مفسران دیگر که تفسیرشان ذکر گردید، مشابه نظر ابن زبیر است و همه به اراده معنای مفرد از لفظ «أنعام» اتفاق نظر دارند، اما نظر خطیب اسکافی که کرمانی نیز با وی هم نظر بوده، نیز قابل قبول است، چراکه توجه به سیاق و مقتضای آیه و نیز تناسب آیات، در فهم معنای صحیح واژگان قرآنی مثمر ثمر است.

(وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ) (انبیاء: ۹۱)

(وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَاتِنِينَ)

(تحریم: ۱۲)

حکمت اختلاف در آیات فوق، در ضمیری است که در عبارات «فَنَفَخْنَا فِيهِ» و «فَنَفَخْنَا فِيهَا» به واژه «فرج» بر می‌گردد. فراء معتقد است هر شکافی فرج است و عبارت «أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا» یعنی دامن پیراهنش را از جبرئیل علیه السلام باز داشت (فراء، ۱۹۸۰: ۲/ ۲۱۰). برخی بر این باورند که ضمیر در «فیه» به مسیح بر می‌گردد؛ یعنی ما مسیح را در شکم مریم آفریده و در او روح دمیدیم تا زنده گردید» (طبرسی، ۱۳۷۵: ۲۵/ ۱۵۷؛ مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳: ۴/ ۳۸۰؛ فراء، ۱۹۸۰: ۲/ ۲۱۰). برخی دیگر از تفاسیر صرفاً به شباهت آیات اشاره کرده‌اند، اما در ذیل ضمائر و اختلاف آنها، هیچ توضیحی بیان نکرده و در تفسیر سوره تحریم به جمله «چنانچه تفسیر آن در آیه ۹۱ انبیاء گذشت» بسنده کرده‌اند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۹/ ۵۷۹؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۲۸/ ۳۳۹؛ ابوحیان، ۱۴۲۰: ۱۰/ ۲۱۶؛ قرائتی، ۱۳۸۸: ۱۰/ ۱۴۴؛ صادقی تهرانی، ۱۴۱۹: ۱/ ۵۶۱؛ خرم‌دل، ۱/ ۱۱۹۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۴/ ۳۰۴؛ سمین، ۱۴۱۴: ۶/ ۳۴۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۸: ۲/ ۷۹۰؛ قمی، ۱۳۶۳: ۲/ ۷).

بررسی سیاق آیات فوق نشان می‌دهد که هدف از تکرار این آیات مشابه با اندک تغییراتی در واژگان، صرفاً جهت اشاره به پاکدامنی مریم (س) نیست. بدین معنا که هدف از بیان آیه (تحریم: ۱۲)، در اصل برای ذکر احسان و پاکی حضرت مریم و تصدیق وی به کلمات پروردگار است و تعجب از فرزندآوری ایشان مد نظر نیست، لذا ضمیر در «نفخ» به صورت مذکر، به مرجع اصلی خود یعنی «فرج» برگشته است: «فَنَفَخْنَا فِيهِ»، اما سیاق آیه (انبیاء: ۹۱) نشانگر آن است که هدف، بیان تعجب از حال مریم است، تا این برداشت حاصل شود که او و فرزندش نشانه‌ای از جانب پروردگار هستند، لذا از دمیدن روح در «مریم» سخن می‌گویند و اشاره می‌کند که باردار شدن مریم بدون همسر بوده است، تا تعجب خواننده را برانگیزد. از این رو، ضمیر در فعل «نفخ» به «همه وجود مریم» بر می‌گردد، نه به رحم او؛ زیرا نفخ روح در رحم او، نفخ در خود اوست و «فَنَفَخْنَا فِيهَا» از «فَنَفَخْنَا فِيهِ» شایسته‌تر است (خطیب اسکافی، ۱۴۰۱: ۳۰۳-۳۰۲). کرمانی موافق سخن خطیب اسکافی بوده و مختصری از سخنان وی را آورده است (کرمانی، ۱۹۹۴: ۱۸۰).

اما ابن زبیر غرناطی تذکیر و تانیث در ضمیر را به بحث توسعه و گسترش معنایی کلام مربوط می‌داند، بدین معنا که ضمیر در آیه (انبیاء: ۹۱)، به مریم (س) و به جهت تکریم و بزرگداشت و نشانه بزرگی ایشان بر می‌گردد، لذا قصد و هدف در این آیه، تشریف حضرت مریم و پسرش عیسی (ع) با ذکر آیه: «وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» است. از آنجایی که در این آیه، کلمه «وَابْنَهَا» به معنای «پسر وی» ذکر شده، لذا مقصود کلام، توسعه و گسترش یافته و اکرام

و بزرگداشت وی را نیز در خود حمل نموده‌است. از این رو، ضمیری را ذکر کرده که با این توسعه و گسترش مناسب دارد، لذا ضمیر را مؤنث آورده و به تمام ذات مطهر حضرت مریم (س) ارجاع داده و فرموده: «فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا»، و این مفهوم را از معنای ضمیر خاص «فرج»، که به محل نفخ و دمیدن اشاره دارد، متفاوت نموده‌است. اما در آیه (تحریم: ۱۲) که ضمیر مذکر آمده‌است: «فَنَفَخْنَا فِيهِ»، این ضمیر به خود آن موضع مخصوص، یعنی آلت تناسلی بر می‌گردد، چراکه در اینجا نیت، توسعه و گسترش در کلام نیست. در آیه تحریم می‌خواهد این اکرام را مختص ذات وی کند و آن را تصدیق نماید (غرناطی، ۱۹۷۱: ۱۱۳/۱). با توجه به مطالب ذکر شده، توجیه ابن زبیر با دیدگاه خطیب اسکافی تفاوت چندانی ندارد، جز این که ابن زبیر این تفسیر را بسط و گسترش داده‌است.

برخی دیگر از لغویان، به اصل بودن مذکر و فرع بودن مؤنث استناد کرده‌اند، یعنی لفظ مذکر از لفظ مؤنث خفیف‌تر است، لذا در سوره انبیاء لفظ مؤنث آمده‌است: «فَنَفَخْنَا فِيهَا»، چراکه تکرار ضمیر اتفاق نیافتاده، اما از آنجایی که در سوره تحریم، لفظ مؤنث با واژگانی همچون «مریم، ابنه، أحصنت و فرجها» تکرار شده‌است، بنابراین لفظ را مذکر آورده‌است: «فَنَفَخْنَا فِيهِ»، تا این که تکرار الفاظ مؤنث را خفیف‌تر کند و به سخن دیگر، کلام را سبک‌تر و مخفف‌تر نماید (ابن جماعه، ۱۴۱۰: ۲۵۷). ابن جماعه دلیل مخفف‌تر بودن مذکر و ثقیل بودن مؤنث را توضیح نداده‌است. سیبویه در این خصوص معتقد است که مذکر آمدن الفاظ، بر عکس مؤنث، نیازی به دلیل و نشانه ندارد. با این دلایل، مذکر اصل و مؤنث فرع است. به اعتقاد سیبویه، اصل در همه اشیاء آن است که مذکر باشند (سیبویه، ۱۴۰۸: ۲۴۱/۳).

با توجه به توجیهاات و دلایلی که در خصوص دو آیه در رابطه با ضمیر مذکر و مؤنث ذکر شد، توجیه ابن زبیر از بقیه توجیهاات بهتر و معقول‌تر است، چراکه نیت اکرام و احترام، مقدم بر نیت تعجب می‌باشد.

۵.۳.۳. مصداق پنجم

(كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ) (المدثر: ۵۴) (كَلَّا إِنَّهَا تَذَكَّرٌ) (عبس: ۱۱)

آخرین مورد از اختلاف ضمیر مذکر و مؤنث در آیات مشابه لفظی بدین گونه‌است که ضمیر در سوره مدثر «إِنَّهُ» مذکر، در سوره عبس «إِنَّهَا» مؤنث آمده‌است.

ضمیر در آیه ۵۴ مدثر «إِنَّهُ تَذَكَّرٌ»، یعنی اینکه قرآن، یادآور و موعظه است (طبرسی، ۱۳۷۵: ۲۶ / ۸۸؛ مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳: ۴ / ۵۰۱؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۸ / ۲۸۲). ولی این مفسران برای مذکر آمدن آن، هیچ دلیلی ارائه نکرده‌اند. علامه طباطبایی و فخر رازی نیز معتقد هستند که ضمیر در جمله «إِنَّهَا تَذَكَّرٌ» به آیات قرآنی و یا به قرآن بر می‌گردد، و اگر آن را مؤنث آورده، برای این بود که خبر آن «تذکره»، مؤنث بوده‌است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۰ / ۳۲۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۳۱ / ۵۵)، ایشان نیز حکمت مؤنث آمدن ضمیر را بیان نکرده‌اند.

کرمانی نیز تفاوت چندانی میان تذکیر و تأنیث ضمیر در «إنه» و «إنها» قائل نیست و معتقد است که می‌توان با در تقدیر گرفتن واژه «القرآن» یا «آیات القرآن»، مذکر یا مؤنث آمدن ضمیر را توجیه کرد. (کرمانی، ۱۹۹۴: ۲۴۲) وی نیز حکمت این تقدیر را بیان نکرده است. ابن زبیر غرناطی در خصوص آیه سوره «مدثر و انسان» تحلیلی شبیه کرمانی دارد، اما تقدیر کلام در مرجع ضمیر را واژگانی غیر از «قرآن و آیات» دانسته است. او معتقد است می‌توان در حالت مؤنث، تقدیر کلام را واژه «عظه یا موعظه» و در حالت مذکر، تقدیر آن را «وعظ و تنبیه» دانست، و برای اثبات ادعای خود به برخی جملات عربی استناد می‌کند و این مسأله را عادت زبان عربی برمی‌شمرد (غرناطی، ۱۹۷۱: ۱ / ۴۹۴). ابن جماعه و انصاری با نظر ابن زبیر هم عقیده هستند (ابن جماعه، ۱۴۱۰: ۳۶۸؛ انصاری، ۱۴۱۸: ۵۹۸). این دانشمندان نیز مانند بسیاری از مفسران و مؤلفان کتب آیات مشابه لفظی دیگر صرفاً سعی در تبیین مقصود ضمیرهای «ها» و «ه» در این دو آیه داشته‌اند و به توجیه این تفاوت بر اساس تقدیر گرفتن برخی کلمات پرداخته‌اند؛ ولی حکمت این اختلاف را بیان نکرده‌اند و از تبیین سبک والای قرآن کریم و سبب بلاغی و معنایی این تفاوت سبکی غفلت کرده‌اند و این مسأله اشکال ایشان قلمداد می‌شود.

ولی در میان مفسران ابن عاشور معتقد است که مؤنث آمدن ضمیر در سوره عبس این نکته و ویژگی را دارد که می‌توان چند معنا را از آن اراده کرد؛ نخست اینکه ضمیر به مفهوم «الدعوة» برمی‌گردد که عبارت «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» در آیه ۶ این سوره بر آن دلالت دارد و دوم اینکه به آیاتی برگردد که پیامبر(ص) در این مجلس برای اشراف و سران مکه قرائت کرده بودند (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۳۰ / ۱۱۵).

در حقیقت با بررسی فضای نزول سوره عبس متوجه می‌شویم که نزول این سوره در زمان تبلیغ پیامبر(ص) در مکه بوده است که ایشان از هر فرصتی برای تبلیغ دین اسلام بهره می‌برد و گاهی نیز سران و اشراف مکه را برای بحث در خصوص معرفی دین اسلام جمع می‌کرد. وی برخی از آیات قرآن کریم را برای ولید بن مغیره خواند و او همراهانش را به دین اسلام دعوت کرد؛ ولی آنها به این دعوت پاسخ مثبت ندادند و قیامت و برانگیخته شدن مجدد انسان را تصدیق نکردند؛ بنابراین ضمیر «إنها» به دعوت و آیاتی برمی‌گردد که پیامبر برای آنها خواند. آیه ۱۷ سوره عبس «قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ» مؤید این معناست که آنها، این آیات مربوط به قیامت را انکار کردند. ولی در سوره مدثر ضمیر «ه» به قرآن اشاره دارد (همان: ۳۳۲)؛ زیرا مشرکان پیش از این آیه درخواست دارند که نامه ای سرگشاده از سوی خداوند دریافت کنند و خداوند هم این قرآن را تذکر و یادآوری عظیم می‌داند.

از این روی در آیه سوره عبس با احتمال تعدد مرجع ضمیر معنا را توسعه بخشیده است که این نیز نوعی از شیوه ایجاز قصر به شمار می‌رود و بیانگر یکی از جلوه‌های بلاغت قرآن کریم است. از جمله این موارد در قرآن کریم می‌توان به آیه شریفه «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» (بقره: ۲۳) استناد جست. زمخشری معتقد است که احتمال دارد ضمیر متصل به «مثله» به قرآن کریم یا پیامبر(ص) برگردد. اگر ضمیر به قرآن کریم برگردد

معنا اینگونه خواهد بود: بسان قرآن کریم سوره‌ای بیاورید که در اوج بلاغت و حسن نظم باشد و اگر مراد از آن پیامبر(ص) باشد، معنا اینگونه می‌شود که از افرادی که مانند او بشر هستند چنین سوره‌ای بیاورید (الزمخشری، ۱۴۰۷/ ۱: ۹۸؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹ / ۱: ۱۹۹). هرچند اراده هر دو معنا نیز بلامانع و حتی بلیغ‌تر است.

از آنچه گذشت مشخص می‌شود که فضای نزول سوره عبس می‌طلبید که در این آیه لفظ دعوت یا آیات قرآن کریم بیاید؛ ولی با استعمال ضمیر «ها» به هر دو معنا اشاره کرده‌است و بدین ترتیب معنا را توسعه داده و بر بلاغت کلام افزوده‌است؛ ولی محتوای سوره مدثر چنین مطلبی را اقتضا نمی‌کرده‌است و ضمیر «ه» برای اشاره به قرآن کریم آمده‌است.

۴. نتیجه گیری

از بررسی مجموع هشت آیه دارای تشابه لفظی که صرفاً در تذکیر و تأنیث «اسم ها»، تفاوت دارند، می‌توان به نتایج زیر اشاره نمود:

- سبک تفاوت این حوزه شامل تفاوت در اسم ظاهر، اسم موصول و ضمیر می‌شود که غالب تفاوت‌ها در اختلاف دو آیه مشابه در بُعد ضمیر مذکر و مؤنث می‌باشد.

- عمده مفسران و اندیشمندان قرآنی در بررسی و تفسیر این نوع از آیات، توجه چندانی به حکمت وجود اختلاف در این آیات نداشته‌اند، بلکه به صورت گذرا، صرفاً به ذکر وجود همان اختلاف در واژگان بسنده نموده و گاهی در برخی آیات، با بیان عبارت «چنانچه تفسیر آن گذشت»، به مشابه لفظی بودن آنها اشاره کرده‌اند.

- بررسی کتب لغوی و تفاسیر برجسته در فهم معنای ضمنی واژگان قرآنی در آیات مشابه لفظی، نشان می‌دهد که توجه به سیاق، بیشترین و کارسازترین نقش را برای فهم معنای مراد آیات قرآنی از جمله آیات دارای تشابه لفظی دارد؛ چراکه قرآن به جهت ادبیات خاص خود، با الفاظ کم، بیشترین معنا را اراده می‌کند. لذا سیاق کلام نقش انکار نشدنی در تبیین این آیات دارد.

- از جمله اسباب بلاغی و معانی ضمنی این نوع تفاوت در آیات مشابه لفظی می‌توان به هماهنگی و تناسب لفظی میان الفاظ آیات، ایجاز قصر، توسع معنا، اطناب، تفخیم، تهویل، اراده افراد (یکی بودن)، تناسب لفظ و معنا با فضای نزول آیه اشاره کرد. همچنین توجه به نکات صرفی - نحوی نیز به عنوان یکی از ابزارهای مهم در کشف چگونگی ارتباط واژگان و جایگاه آن در آیات مشابه، مورد اهتمام اندیشمندان قرآنی قرار گرفته‌است.

۵. کتابنامه

- قرآن کریم، مترجم: فولادوند.
- آقاخانی، فاطمه (۱۳۹۴ش): تحلیل جایگاه انواع کارکردهای سیاق در تفسیر الکاشف (پایانامه کارشناسی ارشد)، دانشکده

- علوم و تحقیقات اسلامی، قزوین، ایران.
- آلوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵ ق): روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، چاپ اول.
- ابن الاثیر (۱۴۰۳ق): المثل السائر فی أدب الکاتب و الشاعر، التحقیق: أحمد الحوفی و بدوی الطبانه، الرياض: مطابع الفرزدق، ط ۲.
- ابن انباری، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۶۲ش): البیان فی غریب اعراب القرآن، قم: مؤسسه دار الهجرة، چاپ اول.
- ابن جماعه، بدر الدین (۱۴۱۰ق): کشف المعانی فی المتشابه من المثانی، پاکستان: جامعه الدراسات الإسلامیه، چاپ اول.
- ابن جنی (د.ت): الخصائص، تحقیق محمد علی نجار، مطبعة دار الکتب المصریه.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۹۶۰م): مقدمه ابن خلدون، القاهرة: نشر علی عبدالواحد وافی.
- ابن ذریل، عدنان (۲۰۰۰م): النص و الأسلوبیه بین النظریه و التطبيق، دمشق: منشورات اتحاد کتاب العرب.
- ابن عاشور، محمد طاهر (۱۴۲۰ق): تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، بیروت: مؤسسه التاريخ العربی، ط ۱.
- ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب (۱۴۱۳ق): المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، محقق: عبدالسلام محمد، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن فارس (۱۹۷۹م): معجم مقاییس اللغه، المحقق: عبد السلام محمد هارون، بیروت: دار الفکر.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۱۹ ق)، تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، چاپ اول.
- ابن مالک، محمد بن محمد (۱۳۶۲ش): شرح الفیه ابن مالک لابن الناظم، تهران: ناصر خسرو، چاپ دوم.
- ابن منظور (۱۴۱۴ق): لسان العرب، بیروت: دار صادر، ط ۳.
- ابو حیان، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق): البحر المحیط فی التفسیر، محقق: صدقی محمد جمیل، بیروت: دار الفکر، چاپ اول.
- أحمد سلیمان، فتح الله (۲۰۰۴م): الأسلوبیه: مدخل نظری و دراسة تطبیقیه، القاهرة: مکتبه الآداب.
- انصاری، ابو یحیی زکریا (۱۴۱۸ق): فتح الرحمن بکشف ما یلتبس فی القرآن، تحقیق: محمد علی صابونی، بیروت: دارالقرآن الکریم، چاپ اول.
- بابایی، علی اکبر، غلامعلی عزیزی کیا و مجتبی روحانی راد (۱۳۸۷ش): روش شناسی تفسیر قرآن، محقق: محمود رجبی، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت.
- برزگر نصرآبادی، محمد (۱۳۹۰ش): مبانی تناسب آیات در سوره ها، (پایان نامه کارشناسی ارشد)، دانشکده علوم قرآنی، تهران، ایران.
- البقاعی، برهان الدین (د.ت): نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور، القاهرة: دار الکتب الإسلامیه.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ق): أنوار التنزیل و أسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ اول.
- الجرجانی، عبدالقاهر (۱۹۶۹م): شرح و تعلیق محمد عبدالمنعم الخفاجی، القاهرة: مطبعة القاهرة.
- الجوهری، أبو نصر (۱۴۰۷ق): الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، التحقیق: احمد عبدالغفور، بیروت: دار العلم للملایین، ط ۴.
- جیرو، بییر (د.ت): الأسلوبیه، ترجمه منذر العیاشی، بیروت: مرکز الإخاء القومی.
- حبیب اللهی، مهدی، محمدرضا ستوده نیا و مهدی مطیع (۱۳۹۵ش): «تفاوت تعبیر در آیات مشابه قرآن بر پایه تخطی از اصول

- همكاري گرايس»، آموزه های قرآنی ، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ش ۲۴، ص ۱۰۹-۱۴۱.
- حسن، عباس (۱۹۷۶م): النحو الوافی، القاهرة: دار المعارف، ط ۴.
- خرم دل، مصطفی (۱۳۸۴ش): تفسیر نور (خرم دل)، تهران: احسان ، چاپ چهارم.
- الخضری، الشیخ محمد، (د.ت): أصول الفقه، مکتبۃ الرياض الحديثۃ.
- خطیب الاسکافی، محمد بن عبدالله (۱۴۰۱ق): درۃ التنزیل و غرۃ التأویل ، بیروت: دار الآفاق الجدیدۃ، چاپ چهارم.
- رسولی، هاشم، و حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۴۱۵ق). تفسیر نور الثقلین، قم: اسماعیلیان.
- رشیدرضا، محمد (۱۴۱۴ ق): تفسیر القرآن الحکیم الشہیر بتفسیر المنار، بیروت: دار المعرفۃ ، چاپ اول.
- زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله (۱۴۱۵ق): البرهان فی علوم القرآن، تحقیق: یوسف عبدالرحمن مرعشی، بیروت: دارالمعرفۃ.
- زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق): الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، دار الکتب العربی، بیروت، چاپ: ۳.
- سامرای، فاضل صالح (۲۰۰۸م): اسئلۃ بیانیۃ فی القرآن الکریم، القاهرة: مکتبۃ الصحابۃ.
- السامرای، فاضل، (۲۰۲۲/۱۲/۱۴): عرض وقفۃ أسرار بلاغیۃ، www.Tadars.com
- ستیفن، اولمان (د.ت): دور الكلمۃ فی اللغۃ، ترجمۃ: کمال محمد بشیر، القاهرة : مکتبۃ الشباب.
- السکاکی (۱۹۸۳م): مفتاح العلوم، ضبط و شرح نعیم زرزور، بیروت: دار الکتب العلمیۃ، ط ۱.
- سلطان علی شاه، سلطان محمد بن حیدر (۱۳۷۲ش): متن و ترجمه فارسی تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العبادۃ، مترجم: محمد رضاخانی، تهران: سر الاسرار ، چاپ اول.
- سمین حلبی، احمد بن یوسف (۱۴۱۴ق): الدرّ المصون فی علوم الکتب المکنون، التحقیق: علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیۃ، چاپ اول.
- سیبویه، ابو بشر عمرو بن عثمان (۱۴۰۸ق): الکتب، محقق: عبدالسلام محمد هارون، القاهرة: الخانجی.
- سیوطی، جلال الدین عبد الرحمن (۱۳۹۴ش)، الإیتقان فی علوم القرآن، ترجمه حائری قزوینی، بیروت: دارالفکر.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۳ش): کلیات سبک شناسی، تهران: انتشارات فردوسی.
- صادقی تهرانی، محمد (۱۴۱۹ق): البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم: مکتبۃ محمد الصادقی الطهرانی، چاپ اول.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴ ش): تفسیر المیزان، مترجم: محمد باقر موسوی ، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی قم، چاپ ۵.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۵ش): تفسیر مجمع البیان، مترجم: حسین نوری همدانی، تهران: فراهانی، چاپ اول .
- العلوی الشنقیطی، عبدالله بن الحاج، (۱۴۲۰ق): فیض الفتح علی نور الأفاح، الإشراف محمد الأمين بن محمد بیب، دن، ط ۱.
- غرناطی، ابن زبیر الثقفی (۱۹۷۱م): ملاک التأویل، بیروت: دارالکتب العلمیۃ.
- فتوحی رود معجنی، محمود (۱۳۹۵ش): سبک شناسی: نظریه ها، رویکردها و روش ها، تهران: سخن.
- فراء، یحیی بن زیاد (۱۹۸۰م): معانی القرآن (فراء)، محقق: محمد علی نجار و احمد یوسف نجاتی، القاهرة: الهیئۃ المصریۃ العامۃ للکتب، چاپ دوم.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق): العین.تحقیق محسن آل عصفور؛ مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم: مؤسسۃ دار الهجرة.

- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ ق): التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: دار إحياء التراث العربی ، چاپ سوم.
- فضل، صلاح (۱۹۹۸م): علم الأسلوب مبادئه و إجرائاته، القاهرة: دار الشروق، ط ۱.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۴۱۸ق): الأصفی فی تفسیر القرآن، محقق: محمدرضا نعمتی و محمدحسین درایتی، قم: مرکز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي، چاپ اول.
- قرائتی، محسن (۱۳۸۸ ش): تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن ، چاپ اول.
- قرشی، علی اکبر، (۱۳۷۷-۱۳۷۵ش): تفسیر احسن الحدیث، تهران: بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر.
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۳ش): تفسیر القمی، محقق: طیب موسوی جزایری، قم: دار الکتب، چاپ سوم.
- کرمانی، برهان الدین محمود (۱۹۹۴م): البرهان فی توجیه متشابه القرآن، القاهرة: مرکز الکتب للنشر.
- کریمی حسینی، سید عباس، (۱۳۸۲ش): تفسیر علین، قم : سازمان اوقاف و امور خیریه: انتشارات اسوه.
- الکواز، محمد کریم (۱۴۲۶ق): الأسلوب فی الإعجاز البلاغی للقرآن الکریم، بنغازی: جمعیة الدعوة الإسلامية العالمية.
- مبارک، (۱۹۹۵م): معجم المصطلحات الألسنیة، بیروت: دار الفكر اللبناني، ط ۱.
- معرفت، محمد هادی (۱۳۸۸ش): التمهید فی علوم القرآن، قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، چاپ دوم.
- مغنیه، محمدجواد (۱۳۷۸ش): تفسیر کاشف، مترجم: موسی دانش، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی ، چاپ اول.
- مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳ق): تفسیر مقاتل بن سلیمان، التحقیق: عبدالله محمود شحاته، بیروت: دار إحياء التراث العربی ، چاپ اول.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱ ش): تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامية ، چاپ دهم.
- میبدی، احمد بن محمد (۱۳۷۱ ش): کشف الأسرار و عدة الأبرار (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری)، تهران: امیر کبیر، چاپ پنجم.